

## ارزیابی دیدگاه علامه جعفری درباره حقوق بشر

سیدیحیی یشربی\*

### چکیده

سال‌هاست که حقوق بشر به مسئله حساس انسان معاصر تبدیل شده است. اگرچه در آثار پیشینیان نیز برخی زمینه‌ها و شباهت‌ها را می‌توان یافت، اما حقوق بشر از دستاوردهای روشن‌اندیشان دوران جدید است. سال‌هاست که مسلمانان می‌کوشند تا حقوق بشر اسلامی را در برابر حقوق بشر به رسمیت شناخته‌شده دنیای غرب مطرح کنند. در کشورهای اسلامی کارهایی صورت گرفته است، برای نمونه استاد محمدتقی جعفری مطالبی را در این زمینه در ۱۳۷۰ چاپ کردند.

دیگران نیز در این باب کارهایی انجام داده‌اند که آیت‌الله جوادی آملی در زمره این افراد است. من در مقاله خود نوشته‌ام استاد جعفری را بررسی خواهم کرد.

در این مقاله به نکات زیر خواهیم پرداخت:

۱. قدردانی از دقت و توجه استاد جعفری به این مسئله؛
۲. بررسی و ارزیابی کار ایشان از نظر تنظیم مواد حقوق بشر اسلامی و مقایسه آن‌ها با حقوق بشر غربی؛
۳. ارائه پیشنهادهایی در ارتباط با برخورد ما با مسئله حقوق بشر از جهت:  
الف) مبنا قراردادن حقوق بشر و سنجیدن حقانیت ادیان بر اساس توجه به این حقوق؛

ب) توجه به اجرای این حقوق و راه‌کارهای لازم برای اجرای آن‌ها، به‌جای پرداختن به نکته‌گیری‌های حاشیه‌ای و شرط‌های تزئینی و تکمیلی آرمانی که تحقق‌بخشیدن به آن‌ها به این سادگی و به این زودی امکان ندارد.

**کلیدواژه‌ها:** بشر، حقوق بشر، حقوق بشر اسلامی.

\* استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی yahya@yasrebi.org

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۷

## ۱. مقدمه

منظور من از این نوشته روشن‌ساختن مفهوم حقوق بشر، آن هم با قید جهانی بودن آن، است. من بر این باورم که بیداری و تحول فکر و فرهنگ انسان‌ها در غرب، دنیای دیگری پدید آورده است که اگرچه ما با برخی مصنوعات و امکانات تجربی و فیزیکی آن آشنا هستیم و آن‌ها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهیم، اما بسیاری از یافته‌های آنان در قلمرو انسان‌شناسی و علوم انسانی هنوز هم برای ما ناشناخته‌اند. ما نه تنها در جهت شناخت آن‌ها گامی بر نمی‌داریم، بلکه در تحقیر و طردشان نیز می‌کوشیم.

یکی از دستاوردهای بااهمیت آنان مسئله حقوق جهانی بشر است. در نتیجه این دستاورد پرارزش، انسان‌ها، دست‌کم در بخش قابل توجهی از جهان، از جایگاه و اعتبار شایسته‌ای برخوردار شدند؛ بردگی لغو شد، تبعیض نژادی و تحقیر از میان رفت، و نظام ارباب و رعیتی که از دوران باستان در همه جای جهان رایج بود برچیده شد. اگر طرح مسئله حقوق بشر هیچ دستاوردی نداشت جز آن‌که فقط در یک کشور، مردم در عزل و نصب قدرت‌ها نقشی داشته باشند و بردگان و سپاهان نیز در کنار مردم دیگر آزادانه زندگی کنند و تحقیر نشوند و به مقامات سیاسی و اجتماعی جامعه دست یابند و ارباب و رعیتی در کار نباشد، این دستاورد برای همیشه خواهد بود. درحالی که هم‌اکنون می‌بینیم که تعداد زیادی از کشورهای جهان از شر استبداد رها شده‌اند و در تمام دنیا اثری از بردگی و رعیتی نمانده است.

با این وصف، می‌بینیم که در بسیاری از جامعه‌ها، به‌جای این‌که به اجرای این حقوق و تحقق آن‌ها اهمیت بدهند، هریک به‌گونه‌ای می‌خواهند به طرد و تحقیر آن‌ها پردازند و این همه آثار را نادیده بگیرند؛ حتی برخی در جهت طرد و تحقیر آن حقوق از مقدسات نیز بهره می‌گیرند. مثلاً حقوق جهانی بشر را در برابر حقوق جهانی بشر از نظر اسلام یا مسیحیت قرار می‌دهند و هنگامی که حقوق جهانی بشر را با فکر و فرهنگ جامعه خود سازگار نمی‌یابند می‌گویند: هر جامعه‌ای برای خود می‌تواند حقوق ویژه‌ای داشته باشد!

در این جا هدف من دفاع از حقوق بشر غربی نیست، زیرا نمی‌خواهم ادیان را در مقابل آن نادیده بگیرم. آنچه در این نوشته مورد نظر من است روشن‌گری و توضیح مسئله حقوق بشر و نیز شیوه درست بهره‌گیری ما مسلمانان از رابطه اسلام و حقوق بشر است. این‌که مرحوم محمدتقی جعفری به مسئله حقوق بشر توجه کرده و خواسته است که در برابر آن یک حقوق بشر اسلامی بنویسد، کاری جالب و قابل تقدیر است، زیرا خود این کار باعث می‌شود تا این حقوق به‌گونه‌ای در جامعه ما مطرح شود. مرحوم جعفری از دوران جوانی به

مسائل مهم اعتقادی جوانان و جامعه توجه کرده است. شهرت او در میان عموم تاحدی بوده است که همیشه در مجالس سخنرانی او جا کم می آمده است نه شنونده. تلاش او برای توجه به دستاورد متفکران مغرب‌زمین ستودنی است. او همواره به عقاید متفکران غرب و دستاوردهای آنان توجه داشته است؛ هرچند، در جایگاه مبلغی مذهبی، با برخی از عقاید متفکران غرب مخالف بود، هرگز تلاش آنان را ناچیز و مغرضانه نمی‌شمرد. من خود در یکی از سخنرانی‌های ایشان حاضر بودم که می‌گفت: اگرچه من دیدگاه داروین را قبول ندارم، اما از خدا می‌خواهم که به جامعه ما ده متفکر همانند داروین عطا کند.

به‌هرحال از روزی که حقوق بشر به‌معنای مصطلح آن مطرح شد، علمای ادیان و مسئولان فرهنگی و سیاسی جوامع مختلف، کمابیش چنین گفته‌اند که هر جامعه‌ای و پیروان هر دینی می‌توانند برای خود حساب و کتاب جداگانه‌ای داشته باشند. مثلاً معمر قذافی کتاب سبز خودش را اساس حقوق انسان‌ها قرار می‌داد. به‌همین دلیل می‌خواهم بگویم که حقوق بشر مسئله‌ای جهانی است. این حقوق را باید، به‌مثابه مبنا و محور و نه به‌مثابه پیشنهادی در برابر دیگر پیشنهادها مورد توجه قرار داد.

پیش از این که به توضیح دیدگاه خود پردازم، نگاهی به آرای مرحوم جعفری خواهم داشت که در قالب یک کتاب مفصل بارها به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب نخست چهار مقدمه را بیان می‌کند. سه مقدمه اول به‌دلایلی از منظر خوش‌بینانه‌ای مطرح نمی‌شوند. از جمله این دلایل این است که انسان‌ها معمولاً خودکامه و خودمحورند و دیگران را وسیله رسیدن به هدف‌های خود قرار می‌دهند؛ به‌علاوه، هنوز یک انسان‌شناسی کامل نداریم و این قوانین تنظیم‌شده نمی‌توانند نهایی باشند؛ هم‌چنین، این قوانین در برابر هوا و هوس بشر همانند کاخ زیبایی است که بر روی قله آتش‌فشان ساخته می‌شود.

ایشان پس از این نگرش بدبینانه به حقوق بشر در مقدمه چهارم خود به سوابق و ریشه‌های حقوق بشر می‌پردازد. این سوابق شامل حقوق طبیعی، ادیان الهی، افکار متفکران بزرگ جهان از جمله مونتسکیو، کورس کییر، ژوستینین، توماس اکویناس، جان لاک، متفکران فرانسه، و قوانین مربوط به حقوق بشر در قوانین اساسی فرانسه در قرن هجدهم و نوزدهم و بیستم می‌شود (جعفری، ۱۳۸۵: ۱۵-۴۱).

آن‌گاه به دو مسئله مهم در اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌پردازد که عبارت‌اند از:

۱. ارزش انسانی اعلامیه و کاربرد آن؛
۲. انگیزه اصلی تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر.

سپس می‌گوید که عده‌ای ارزش انسانی اعلامیه حقوق بشر و امکان اجرای جهانی آن را می‌پذیرند و عده‌ای دیگر معتقدند که این اعلامیه به دلیل خاستگاه غربی آن در جهان سوم و در بستر سنت‌های شرقی کارایی لازم را ندارد و باید اصلاح شود.

اما بنابر گزارش آقای جعفری، در مسئله دوم، سه نظریه وجود دارد: بر اساس یک نظریه این اعلامیه به علت آن است که از ستم و تبعیض جلوگیری شود؛ نظریه دوم آن است که این اعلامیه برای راضی کردن مردم کشورهای بزرگ از یک طرف و طرح مجموعه‌ای از آرمان‌ها بدون فراهم کردن امکانات اجرایی آن از طرف دیگر است، بنابراین انگیزه تنظیم این اعلامیه فریب مردم است؛ و نظریه سوم این است که با این اعلامیه می‌خواهند تزامم و تضاد انسان‌ها را کم کنند و به ترویج ارزش‌های انسانی بپردازند. نظر استاد جعفری این است که انگیزه اخیر درست است، اما چنین دیدگاهی انسان را تا حد درندگان پایین می‌آورد و باید او را با اعمال زور اداره کرد (همان: ۴۶-۵۳).

## ۲. موضع‌گیری خاص استاد جعفری

از سراسر کتاب معلوم است که هدف استاد بیش از آن که حل مشکلات انسان‌ها باشد، انتقاد از غرب و اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

ایشان اعلامیه جهانی حقوق بشر را، در ضمن سخن‌رانی خود در کنفرانس اردیبهشت ۱۳۶۹ در فیلیپین، از نظر ارزشی، بررسی می‌کند و به دلایل زیر آن را ناقص و ناکارآمد می‌داند:

۱. در این اعلامیه به کرامت ذاتی انسان‌ها توجه نشده است و قداست و شرافت معنوی انسان‌ها نادیده گرفته شده است؛

۲. این اعلامیه نه تنها تکیه‌گاهی چون اعتقاد به خدا ندارد، بلکه یک تکیه‌گاه علمی قابل تعمیم برای همگان نیز ندارد. از این رو به سادگی آسیب‌پذیر است؛

۳. تدوین یک نظام حقوقی مستلزم اجرای آن نیست. درحالی که ما باید به اجرا فکر کنیم، همانند اسلام که به تربیت اخلاقی انسان‌ها برای رعایت حقوق آن‌ها اهمیت می‌دهد؛

۴. در این اعلامیه برای انسان‌های بافضیلت حق ویژه‌ای در نظر گرفته نشده و امتیازی به تقوی و فضیلت داده نشده است (همان: ۵۵-۵۷).

آن‌گاه استاد جعفری انگیزه‌های تبیین‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر را به هفت قسمت

تقسیم کرده است و پس از بررسی یکایک آن‌ها، به این نتیجه می‌رسد که بدون آشنایی جان انسان‌ها با جان‌های یک‌دیگر محال است که تفاهم واقعی میان همه آنان برقرار شود (همان: ۵۹ - ۷۰).

### ۳. چرا حقوق بشر اسلامی؟

جعفری در باب انگیزه وضع حقوق بشر اسلامی بر این باور است که چهره جهانی انسان، که دارای حقوق جهانی است، در ادیان الهی به اوج خود می‌رسد. وی سپس به بحثی طولانی درباره توجه جدی اسلام به چهره جهانی انسان و حقوق آن می‌پردازد. آن‌گاه به این نتیجه می‌رسد که توجه به حقوق بشر جنبه همگانی دارد اما در صورتی که انسان‌ها یگانه‌پرست باشند و خود را از زنجیر اسارت گوناگون برهانند. آن‌گاه استاد انسان‌ها را از نظر اسلام به شش طبقه شخصیتی تقسیم می‌کند و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که در این طبقات هر طبقه از طبقه قبلی برتر است و طبقه ششم مسلمان‌هایی هستند که به درجه برتر تقوا و کرامت دست یافته‌اند و اینان از همه برترند (همان: ۷۱ - ۸۰).

استاد جعفری با این مقدمه جای اصل ترجیح شایستگان بر ناشایستگان را در اعلامیه جهانی حقوق بشر خالی می‌بیند و کار حقوق بشر را ایجاد هم‌زیستی جان‌داران، در حد حیوانات سیرک، می‌داند و بر ضرورت وجود عامل ماوراءالطبیعی برای رشد و تکامل واقعی تأکید می‌کند. همان‌طور که از این سخنان برمی‌آید از نظر ایشان اعلامیه حقوق بشر ناکارآمد و نابسنده به نظر می‌رسیده است.

### ۴. انگیزه‌های اعلامیه حقوق بشر اسلامی

استاد جعفری این انگیزه‌ها را به قرار زیر مطرح می‌کند:

۱. ایمان به الله؛
۲. تصدیق رسالت حضرت محمد (ص)؛
۳. اساس قرارداد اعتقاد به توحید خالص که اسلام بر مبنای آن استوار است؛
۴. تحقق بخشیدن به یک شریعت جاودانی؛
۵. تأکید بر نقشی که اسلام در تمدن اسلامی و تاریخی امت اسلامی دارد؛
۶. اشتراک در تلاش‌های بشری درباره حقوق انسان؛

۷. اعتقاد به این که بشر متمدن امروز به یک عامل اخلاقی درونی نیازمند است؛  
۸. ایمان به این که حقوق اصلی و آزادی‌های عمومی در اسلام جزئی از دین مسلمانان است.

ایشان در پایان می‌گوید که همه دولت‌های عضو کنفرانس اسلامی باید مفاد این اعلامیه را به‌عنوان حقوق بشر اسلامی بپذیرند و رعایت کنند.

### ۵. اصول مشترک حقوق بشر غربی و اسلامی

ایشان می‌گوید هر دو نظام حقوقی اسلامی و غربی در پنج اصل مشترک‌اند: صیانت حیات، کرامت انسانی، تعلیم و تربیت، آزادی، و برابری.

### ۶. امتیازات حقوق بشر اسلامی

ایشان به این امتیازها اشاره می‌کند: تکیه بر اراده خداوند، واجد ضمانت اجرایی بودن از سوی شخصیت کمال‌طلب انسان، همگانی شدن بر اساس دین فطری حضرت ابراهیم، برتری معیارهای کرامت انسانی در اسلام، اصالت دادن به معنویت، و برتری مبانی حقوقی در اسلام (همان: ۸۱-۱۴۱).

ایشان در غرب مردم و سازمان ملل متحد را مکلفان حقوق بشر می‌داند و در اسلام دول اسلامی و هر انسانی که بتواند را مکلف می‌شمارد و اضافه می‌کند این‌که در اسلام خود افراد انسان مکلف‌اند و از حقوق خود دفاع می‌کنند امتیازی است که نگرش اسلامی به نگرش غربی دارد (همان: ۱۴۳).

سپس ایشان این سؤال را مطرح می‌کند که، آیا مشروط بودن بعضی از حقوق به توافق احکام شرع با جهانی بودن منافات دارد؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، نخست، حقوق بشر غربی را بررسی می‌کند و سپس به بررسی حقوق بشر اسلامی می‌پردازد و مشروط بودن را در هر دو حقوق یادآور می‌شود. آن‌گاه می‌کوشد که نشان دهد مشروط بودن با جهانی شدن ناسازگار نیست. سرانجام استاد جعفری حقوق بشر اسلامی را، که در کنفرانس تهران در ۱۹۹۰ تصویب شد، همراه با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر نقل می‌کند و به تطبیق و مقایسه آن‌ها می‌پردازد و مشترکات و تفاوت‌های آن‌ها را یادآور می‌شود. ایشان در جای جای بحث می‌کوشد تا

برتری حقوق بشر اسلامی را بر حقوق بشر غربی نشان دهد. اینک ما به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) یکی از مفاد حقوق بشر اسلامی حق حیات است. باید همه دولت‌ها و جمعیت‌ها و افراد از حق حیات دفاع کنند. این موضوع در ماده سوم حقوق بشر غربی هم آمده است. هر دو اعلامیه در چند چیز مشترک‌اند: حق حیات، آزادی، امنیت، و ممنوعیت شکنجه و هرگونه رفتار ظالمانه و اهانت‌آمیز با انسان. سپس، استاد جعفری به تفاوت‌های این دو نظام حقوقی می‌پردازد و چند تفاوت را به شرح زیر یادآور می‌شود:

۱. حقوق بشر اسلامی را عطای خداوندی می‌داند، اما حقوق بشر غربی به این نکته توجه نمی‌کند و به‌همین علت در مقام اجرا دچار مشکل می‌شود؛

۲. غرب دولت‌ها و جوامع را به اجرای این حقوق مکلف می‌کند و آن‌ها نیز عملاً نتوانسته‌اند کاری بکنند و فقط منافع خود را در نظر داشته‌اند؛

۳. در حقوق بشر اسلامی استفاده از هر وسیله‌ای برای نابودی حیات تحریم شده است، اما در نظام غربی به این ممنوعیت تأکید نشده است؛

۴. در حقوق بشر اسلامی سقط جنین حرام است، اما در حقوق بشر غربی به این مسئله توجه نشده است.

ب) بازداشت، شکنجه، تبعید، و آزار اشخاص بدون دلیل شرعی جایز نیست. جعفری می‌گوید این موضوع در هر دو حقوق مشترک است، اما این دو نظام حقوقی تفاوت‌هایی دارند که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در حقوق اسلامی ممنوعیت این‌ها مشروط به نبودن مجوز قانونی شرعی است، ولی این شرط در حقوق بشر غربی دیده نمی‌شود؛

۲. در حقوق بشر غربی آزادی بدون قید (غیر مسئولانه) است، اما در اسلام با کلمه مسئولانه همراه است.

ج) آزادی و برابری انسان‌ها در هر دو حقوق مطرح شده است، اما با تفاوت‌هایی. تصریح به این‌که همه انسان‌ها بندگان خدا هستند و هیچ‌کس بنده و برده دیگری نیست و در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است، در صورتی که در حقوق بشر غربی استعمار وجود دارد.

د) هر دو نظام قبول دارند که نباید مالکیت اشخاص را پای مال و مال کسی را مصادره کرد، اما در اسلام شرط عدم ورود ضرر به شخص ذی‌حق وجود دارد، در حالی که حقوق بشر غربی در این‌باره سکوت می‌کند.

ه) هر دو نظام بر این باورند که استبداد ممنوع است و هرکسی حق دارد در اداره عمومی کشور شرکت کند، اما تفاوت‌هایی هم دارند، از جمله:

۱. حکومت در اسلام و تشیع امری الهی است و وجود کم‌ترین استبداد در آن ممنوع است؛
  ۲. اساس و منشأ حکومت خداست، زیرا صاحب اختیار مردم خداست.
- (و هر دو نظام حقوقی، اصل آزادی اندیشه و اظهار نظر را می‌پذیرند، اما تفاوت‌هایی هم دارند، از جمله:
۱. حقوق بشر آزادی‌های یادشده را مطلق می‌داند، اما اسلام آن‌ها را در حد استناد به سند الهی محدود می‌سازد؛
  ۲. اسلام خود آزادی را هدف نمی‌داند، و گرنه باید قوانین کیفری و سرزنش و ملامتی در کار نباشد؛
  ۳. آزادی مذهب مشروط به آن است که تعقل مردم جامعه در حد کمال باشد، و گرنه نباید به آنان آزادی داد.

## ۷. ارزیابی کار استاد جعفری

استاد جعفری به سنت فکری ما تعلق داشتند، اگرچه در حد توان و با کمک مترجمان می‌کوشیدند تا از افکار غربیان نیز بی‌خبر نمانند. نگاه ایشان به غرب همان نگاه سنتی غالب در دو قرن اخیر یعنی نگاهی توأم با تحقیر و رد دستاوردهای تجدد غربی بوده است، نه نگاهی همراه با تحقیق و نقد. بدیهی است که چنین نگاهی که نگاه غالب جامعه ما بوده، به علوم انسانی ما آسیب زده است، به گونه‌ای که یکی از علل آشفتگی علوم انسانی در جامعه ما همین رویکرد غرب‌شناسی ماست.

در این غرب‌شناسی باید ما را معذور داشت، زیرا از مبانی لازم شناخت علمی برخوردار نیستیم. شناخت علمی نیازمند منطق، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی درست است. فقط با مبانی درست است که می‌توان چیزها را شناخت؛ از هستی‌شناسی گرفته تا زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، شرق‌شناسی، غرب‌شناسی، و ... من در این باب در جایی دیگر با شرح و تفصیل بحث کرده‌ام و در این جا به همین اشاره کلی قناعت می‌کنم.

چنان‌که گفتم نگاه سنتی جعفری به غرب نگاه رد و تحقیر و انکار بوده است. ایشان نیز همانند همه شخصیت‌های سنتی ما هنر غرب را نادیده می‌گرفتند و همه از عیب غرب سخن می‌گفتند: از استعمار غرب، سلطه غرب، قدرت غرب، الحاد غرب، و بی‌عفتی



غرب؛ و از این که آنان فلسفه را قبول ندارند و علیت را نمی‌پذیرند و کار آنان ترویج سکولاریسم است؛ از این که بی‌بندوباری غربی مسری و دانش و تکنولوژی غرب مخرب ایمان و اخلاق است؛ و رادیو و تلویزیون و اینترنت و ماهواره غربی نیز مروج بی‌بندوباری و فساد اخلاقی‌اند.

بنابراین، باید جعفری را که متعلق به این سنت و نسل است در مورد موضع‌گیری‌اش در برابر حقوق بشر غرب نیز معذور داشت. با نگاه تحقیقی به این مسئله، این موضع‌گیری از جهات مختلف محل اشکال است. ما در ادامه فقط به چند مورد از این اشکال‌ها اشاره می‌کنیم.

### ۱.۷ ماهیت حقوق بشر

حقوق بشر نیز مانند فلسفه، علم، و تکنولوژی غربی و شرقی ندارد. حقوق بشر در ماهیت و نهاد خود مربوط به بشر است نه به شرق یا غرب یا دین و مذهبی خاص. طراحان حقوق بشر همان اومانیسیت‌ها بودند که به بشر با قطع نظر از همه‌چیز اصالت می‌دادند و حقوقی را برایش می‌پذیرفتند. از نظر آنان حقوق طبیعی بشر اعتبار دارد، حتی اگر خدایی وجود داشته یا وجود نداشته باشد و در امور بشری دخالت نکند. اینان افراد ضد دین نبودند. گوینده این سخن یعنی گرتیوس، مردی عمیقاً متدین بود (کاسپرر، ۱۳۷۲). استقلال حقوق انسان نیز مانند استقلال عقل او در قرون وسطی قابل قبول نبود. اما دانشمندان جدید غرب به این نتیجه رسیدند که باید منبع معرفت و دانش را خود واقعیت‌ها دانست نه نظام‌های دینی یا قدرت‌های حاکم. چنان‌که شیعه و معتزله، نخستین متفکران خردگرای جهان اسلام، به استقلال حسن و قبح عقلی باور داشتند و کارهای خدا را نیز در چهارچوب همین حسن و قبح تفسیر می‌کردند، در متفکران جدید غرب نیز چنین درکی وجود داشت. مونتسکیو در نامه‌های ایرانی در این باره می‌گوید:

از آن‌جاکه اراده خداوند همیشه مطابق دانش اوست، محال است که عمل او مغایر معیارهای معلوم و ابدی عدالت باشد. پس، حتی اگر خدایی هم وجود نداشته باشد، بر ما لازم است که عدالت را دوست بداریم و آنچه در قوه داریم بکنیم تا مانند همان موجودی باشیم که مرتبه‌الایش را پیش خود تصور می‌کنیم و می‌دانیم که اگر وجود می‌داشت ضرورتاً عادل می‌بود. وقتی که از قید دیانت آزاد شدیم باید هم‌چنان پای‌بند حکم عدالت باشیم (Montesquieu, 2010: LXXX).

این گونه دیدگاه‌ها از اعتبار و اصالت انسان سرچشمه می‌گیرند، چنان‌که در فلسفه اسلامی و حتی در کلام معتزله، انسان باید در تحقیق خود از هرگونه تعهد و تقلید دوری کند تا بتواند به حقیقت دست یابد. این‌گونه اعتباردادن به انسان نه تنها ضد دین و خداشناسی نیست، بلکه یگانه تکیه‌گاه مکتب‌های عقلی است که دین اسلام و فلسفه اسلامی نیز از زمره این مکتب‌ها هستند.

چون او مانیسیم غربی را در جامعه ما چنین معرفی کرده‌اند، که ذاتاً ضد دین و ایمان است، در این باره کمی توضیح می‌دهیم، تا نشان دهیم که باور به اعتبار انسان نه تنها تضادی با دیانت ندارد، بلکه یگانه تکیه‌گاه ایمان در دین اسلام همین اعتبار انسان است. برای روشن شدن مطلب، نخست، دیدگاه مکاتب غیر عقلانی از جمله مسیحیت را درباره اعتبار انسان به‌اختصار گزارش می‌کنیم، سپس دیدگاه مکتب‌های عقلانی از جمله اسلام را کمی توضیح می‌دهیم:

از دیدگاه مکاتب غیر عقلانی، نهاد انسان با سقوط به جهان مادی از کانون صفا و معرفت دور می‌شود و اسیر حیات پست و سراسر فریب مادی می‌شود، چراکه همراهی با ماده آن را فاسد کرده است (فلوطين، ۱۳۶۶: ۱، ۳، ۸). چنین موجودی توانایی رهاشدن و تعالی ندارد. مگر آن‌که دستی دیگر به حمایت از او دراز شود و او را از اسارت این زندان رهایی بخشد. پیدایش در جهان ماده چیزی جز آرایش نیست. باید هرچه زودتر خود را از تعلقات این جهان پاک کرد (همان: ۱، ۵، ۶) و به جایی رسید که در آنجا کثرتی در کار نیست و عاشق و معشوق یکی است (همان: ۶، ۸، ۱۵).

در یک کلام، تا تو هستی آرایش هست. برای پاک‌شدن باید خود را فانی ساخت. این مطلب در مکاتب هندی جنبه ملموس‌تری دارد. زندگی و بودن ریج است. باید خود را فانی ساخت تا از رنج نجات یافت.<sup>۱</sup>

در این‌جا از همه بدتر مسیحیت است که انسان را بالفطره گناه‌کار دانسته است و گناه او را نیز جز به وسیله فداشدن مسیح یا آموزش کلیسا قابل بخشش نمی‌داند. انسان را هم اگر تابع کلیسا نباشد، پاک نمی‌داند.

اما در دیدگاه‌های عقلانی انسان یک پدیده عادی است و از پیش هیچ پرونده‌ای با خود ندارد. در نگرش ارسطو و ابن‌سینا و در نظر متفکران روشن‌اندیش غرب، انسان موجودی است آگاه و آزاد که می‌تواند بفهمد و انتخاب کند. خوش‌بختی دنیوی و اخروی انسان در همین دنیا و در سایه تلاش و کوشش خود او رقم می‌خورد. انسان اگرچه همیشه با

مشکلاتی روبه‌رو بوده و هست، اما او می‌تواند همه این مشکلات را حل کند و شرایط را به سود مصالح دنیوی و اخروی خود تغییر دهد. او توانایی آن را دارد که با دانش و آگاهی به تسخیر موجودات بپردازد و در تدبیر زندگانش از این تسخیر بهره جوید. دانش و فناوری امروز بهترین گواه این مدعاست.<sup>۲</sup>

اسلام مکتبی عقلانی است که انسان را، از همان آغاز، موجودی آلوده نمی‌داند، بلکه او را پدیده‌ای برتر می‌داند که با ذهن خالی و نهاد پاک به دنیا آمده است. اسلام به چشم و گوش و عقل و هوش انسان اعتبار می‌بخشد. در قرآن کریم آمده است که: «خداوند شما را از مادران شما متولد می‌سازد، درحالی که چیزی نمی‌دانید و به شما چشم و گوش و خرد بخشید».

به‌خاطر همین اعتبار حس و عقل است که اسلام هرگونه واسطه میان انسان و حقیقت را حذف می‌کند و عقل انسان بر ایمانش تقدم می‌یابد. یعنی هر انسانی شخصاً می‌تواند با یاری گرفتن از حس و عقل خود، حق را از باطل تشخیص دهد و به دین درست ایمان آورد. جالب است که درست همان چیزها را که کلیسا و مکتب‌های غیر عقلانی حق انسان نمی‌دانند، اسلام انسان را بدون آن‌ها به قلمرو خود راه نمی‌دهد. مثلاً غرب مسیحی از اندیشه و حضور انسان گریزان بود، درحالی که اسلام ایمان دور از عقل و اندیشه را درست نمی‌داند. از این جاست که در مکتب‌های غیر عقلانی انسان را با این شرط می‌پذیرند که بتواند خود را حذف کند. او باید «خود ناباور»ش را فدای باور کلیسا کند. یعنی چیزهایی را باور کند و بپذیرد که کلیسا دیکته می‌کند، نه این‌که خودش آن‌ها را فهمیده و تصور و تصدیق کرده باشد.

اما در اسلام انسان با این شرط پذیرفته می‌شود که حضور داشته باشد و خردورزی کند و اصول اسلام را بر اساس آگاهی و آزادی خود بپذیرد. انسان در اسلام باید چیزهایی را بپذیرد که خود حقانیت آن‌ها را تشخیص داده است، نه یک سازمان و جماعت خاص. به‌همین دلیل «اصالت انسان» (اومانیزم) در ادیان غیر عقلانی ضد دین و مستلزم الحاد و انکار دین است. درحالی که در دین و مکتب عقلانی اومانیزم اساسی‌ترین شرط دین‌داری و پیروی از آن مکتب است. در مکتب‌های غیر عقلانی دین با عقل نمی‌سازد، اما در دین اسلام دین باید با عقل پذیرفته شود و بس.

مشکل روشن‌اندیشان غرب با کلیسای قرون وسطی در این‌جا بود که مدعی بودند که «هستند» و «می‌اندیشند» و «می‌فهمند» و بدون اجازه و مرجعیت کلیسا با جهان و خودشان ارتباط برقرار می‌کنند. مشکل امثال گالیله با کلیسائیان در این نبود که مثلاً زمین می‌گردد یا

ساکن است. چون کلیسا می‌توانست گردش زمین را هم با متون مقدس تطبیق دهد، بلکه مشکل اصلی در این جا بود که کلیسا نمی‌توانست استقلال و حضور و مرجعیت یک عده را در کنار خود تحمل کند.

اسلام عکس این جریان است و کسی را که به استقلال عقلی نرسیده باشد و به هر دلیلی، بدون تحقیق و گزینش شخصی اصول دین را پذیرفته باشد، دارای ایمان به معنای درست آن نمی‌داند. در این باره دو مورد را در نظر بگیرید:

یکی این که تا انسان به سن بلوغ نرسیده و دارای عقل و شعور نباشد اسلام با او طرف حساب نیست.

دیگر این که تسلیم غیر عقلانی را نمی‌پذیرد. چنان که در پاسخ عده‌ای از بادیه‌نشینان که اظهار ایمان کردند، می‌گوید: «... شما در ظاهر تسلیم مسلمانان شده و با آنان همراهی می‌کنید، اما هنوز ایمان به دل‌های شما راه نیافته است» (حجرات: ۱۴). سپس ایمان را چنین تعریف می‌کند: «کسانی درحقیقت "مؤمن" می‌باشند که خدا و پیامبر را پذیرفته و هیچ تردیدی در باور خود نداشته باشند» (همان: ۱۵).

می‌بینیم که در تعالیم اسلام اصالت انسان بر ایمان او تقدم دارد. این مطلب اعجاز دقیق و جالبی است که، چنان که باید و شاید، در حوزه‌ها و دانشگاه‌های ما مطرح نشده است. بنابراین، حقوق بشر نیز مانند حق تعقل یک حق اولیه و ذاتی انسان است. اگر ما به این نکته با دقت توجه کنیم، اشکالات کار امثال آقای جعفری را به روشنی درک می‌کنیم.

## ۲.۷ حقوق بشر مقدم بر دین‌داری بشر است نه رقیب دین‌داری او

انسان نخست حق دارد که فکر کند و انتخاب کند و ادیان را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد و بر اساس عقل و اندیشه خود دین درست را برای پیروی انتخاب کند. بنابراین، حق اندیشیدن و حق انتخاب است که او را دین‌دار می‌سازد، نه این که دین‌داری او باید این حق را به او بدهد.

۳.۷ با قبول این که انسان پیش از هر چیز حقوقی دارد که نباید از آن محروم شود، حقوق اولیه انسان می‌تواند ملاک ارزیابی ادیان و مکتب‌ها باشد

هر دین و مکتبی که حقوق انسان را پای مال نسازد، بر دین و مکتبی که حقوق اولیه انسان‌ها

را پای مال سازد برتری دارد. بنابراین، نباید حقوق بشر را با دین رقیب دانست، بلکه باید آن را ملاک ارزیابی ادیان قرار داد.

#### ۴.۷ برداشت حداقلی از انسان است که قابل تعمیم است، نه برداشت های اختصاصی ادیان و جوامع

باید انسان را موجود زنده‌ای که توانایی اندیشه و انتخاب دارد در نظر گرفت و با این تعریف همه انسان‌ها برابر خواهند بود. اما اگر انسان را با تعریف هندی آن در نظر بگیریم، با یک دیگر برابر و به یک اندازه دارای حرمت و اعتبار نخواهند شد. طبقه‌ای نجیب و شریف و طبقه‌ای دیگر پست و نجس خواهند بود. هم‌چنین اگر حقوق بشر را تابع دیدگاه مسئولان جوامع بدانیم، مسئولان هر جامعه‌ای به دل‌خواه خود رفتار خواهند کرد و جوامع غیر آزاد همیشه مخالفان خود را از این حقوق محروم خواهند کرد.

#### ۵.۷ توجه به اجرا و حل مشکل به جای پرداختن به بحث های انتزاعی و غالباً غیر قابل اجرا

باید در تنظیم یک اعلامیه جهانی بیشتر به اجرای آن توجه داشت، نه به آرزوهای نهایی بشر. حداقلی قابل اجرا از حداکثری که امکان اجرا شدن نداشته باشد بهتر است. مثلاً اگر هواپیما را با سرعت ده برابر امروزی آن و با امکان فرود و پرواز در شرایطی کم‌تر از شرایط کنونی داشته باشیم، بهتر است. اما نباید کار را در حد همین آرزو نگه داریم و تا به آن آرزو نرسیده‌ایم از هواپیما استفاده نکنیم.

همین اعلامیه جهانی حقوق بشر غرب نظام بردگی را برانداخت و به نظام ارباب و رعیتی پایان داد و مانع بسیاری از تجاوزها و ستم‌ها شد. پس نباید آن را با دلایلی همانند این که به معنویت توجه نشده است یا انسان‌شناسی کاملی ندارد، تحقیر کنیم.

#### ۶.۷ توجه به کارایی، نه کمال مطلوب

دانشمندان غرب دموکراسی را به این دلیل انتخاب کرده‌اند که کارایی دارد، اگرچه در حد کمال مطلوب نیست.

چرچیل زمانی گفت که دموکراسی بدترین شکل حکومت است، به‌استثنای اشکال دیگر حکومت که از آن هم بدترند. دموکراسی به‌خودی‌خود، چیز خوبی نیست ...

دموکراسی وسیله‌ای است برای اجتناب از جباریت و استبداد، این کل مطلب است (پوپر، ۱۳۷۶: ۳۰-۳۱).

ما نیز در این گونه اعلامیه‌ها باید به کارایی آن فکر کنیم، نه کمال مطلوب. ما باید نخست به جامعه اسلامی خودمان فکر کنیم و اگر می‌توانیم، با صدور اعلامیه‌ای، به وضع کشورهای اسلامی سامان دهیم. کاری کنیم که دولت‌های اسلامی به مردم احترام بگذارند. کاری کنیم که مردمان مسلمان با دستان خود امکاناتشان را به آتش نکشند، چنان‌که در لیبی و یمن و دیگر کشورها شاهد این گونه رفتارها و حوادث غم‌انگیز و خفت‌باریم.

### ۷.۷ به مقدمات عادی و همگانی فکر کنیم، نه اصول آرمانی آیین‌ها و فرهنگ‌های خاص

انسان را یک انسان عادی در نظر بگیریم و نیز به روابط انسان‌ها با یک‌دیگر، به مثابه روابطی عادی و عرفی، بنگریم؛ زیرا انسان به معنای کسی که در حق فانی شده یا از تقوا و فضیلت کاملی برخوردار است بسیار محدود و کمیاب است و دست‌کم در وضعیت فعلی نمی‌توان روی آن حساب کرد. ما باید، در جایگاه انسان‌های عادی، دست به کار شویم و جامعه را تا آن‌جا پیش ببریم که انسان‌هایی کامل و وارسته نیز پدید آیند.

## ۸. نتیجه‌گیری

با توجه به توضیحاتی که دادیم، به روشنی آشکار می‌شود که کار امثال استاد جعفری و آیت‌الله جوادی از چند جهت اشکال دارد، از جمله:

۱. آنان به غرب و دستاوردهای غرب با بدبینی نگاه می‌کنند و هدفشان از این گونه بحث‌ها این است که بر غرب خرده بگیرند، نه این‌که مشکل انسان‌ها را حل کنند. اینان باید به جای هدف گرفتن غرب و تحقیر آن به حل مشکل انسان‌ها در جهان و دست‌کم در جهان اسلام پردازند. اینان به جای این‌گونه بحث‌های انتزاعی باید به این فکر کنند که چرا کشورهای اسلامی هنوز هم با مشکل استبداد، ستم، غارت، جنگ، و درگیری دست‌به‌گریبان هستند. اینان باید گامی در جهت متحد کردن مسلمانان و جلوگیری از تندروری‌ها، کشت و کشتارها، و تعقیب و آزارها بردارند؛

۲. این بزرگواران در تفکر خود انتزاعی هستند و توجه درستی به واقعیت‌ها ندارند و لذا اشکالات و نقدهایشان به غرب، از جمله به حقوق بشر غربی، بیش از آن‌که جنبه علمی داشته باشد، جنبه بهانه‌جویی و آرمان‌گرایی دارد؛

۳. این بزرگواران باید به این نکته توجه داشته باشند که وضعیت کنونی جهان با قرن‌های گذشته تفاوت بسیار دارد. در دوران گذشته همین کافی بود که علمای ما حکمی بدهند. مثلاً شیخ طوسی یا علامه مجلسی یا غزالی احکام اسلام را استخراج می‌کردند و به‌دست مسئله‌گویان می‌دادند. آن‌گاه خود مردم این احکام را به‌کار می‌بستند و کاری با مجتهد و مرجع خود نداشتند. اما در زندگی پیچیده امروز نباید به یک حکم قناعت کرد، بلکه باید به راه‌کارهای عملی‌ساختن آن حکم نیز صد برابر خود حکم فکر کرد. مثلاً در جامعه امروز این کافی نیست که در کتاب‌ها بنویسیم جوانان باید از اهل بیت (س) درس زندگی بگیرند، یا بگوییم مسئولان جامعه باید علی‌وار زندگی کنند، یا به حقوق انسان‌ها نباید تجاوز شود، بلکه علاوه‌بر گفتن این‌ها به راه‌کارهای عملی‌شدن و تحقق این احکام نیز باید فکر کرد. بنابراین، این بزرگواران اگر حرفی می‌زنند باید با تشکیل ستادها و برقراری ارتباطات بکوشند تا به آن آرزو و حکم جامعه عمل پیوشند.

من بیش از این بحث خود را به درازا نمی‌کشانم. اما از شما می‌خواهم که بار دیگر اشکالات استاد جعفری را به حقوق بشر غربی بخوانید و ببینید که همگی در مثل، از این قبیل‌اند که: تلفن خوب است اما ای کاش در دست مردمانی بود که مزاحمت ایجاد نکنند. در پایان مثال خود استاد جعفری را یادآور می‌شوم که گفته‌اند این‌گونه کارها مانند آن است که کاخی را بر قله آتش‌فشان بنا کنیم. من می‌گویم آن‌چه مسلم است این است که برای انسان خانه لازم است، اما در حد امکان باید در جایی باشد که نتوان آن را با آسیب مواجه کرد. اما این‌که ما خانه نداشته باشیم، مبادا زلزله ویرانش کند دیدگاهی است فروکاهنده.

## پی‌نوشت

۱. ← شایگان، ۱۳۴۶؛ فلوطین، ۱۳۶۶: بخش‌های ۱، ۲، و ۳.
۲. ← ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۷ به بعد؛ کاسیرر، ۱۳۷۲: فصل‌های ۲ و ۶.

## منابع

قرآن کریم.

پوپر، کارل (۱۳۷۶). درس این قرن: همراه با دو گفتار درباره آزادی و حکومت دموکراتیک، گفت‌وگوی جیانکارلو بوزتی با کارل پوپر، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.

جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۸۵). *حقوق جهانی بشر: تحقیق و تطبیق در دو نظام اسلام و غرب*، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

شایگان، داریوش (۱۳۴۶). *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*، تهران: دانشگاه تهران.

فلوطین (۱۳۶۶). *دوره آثار فلوطین، تاسوعات*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.

کاسیرر، ارنست (۱۳۷۲). *فلسفه روشن‌اندیشی*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: خوارزمی.

Montesquieu (2010). *Letters Persans*, Indo-European Publishing.

Archive of SID